

وصیت یوں خدایا در شب وفات

امام صادق (علیه السلام) از پدرانش... از امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) خبر داد که رسول الله (صلی الله علیه و آله) در شب وفاتش به امام علی (علیه السلام) فرمود:

ای ابا الحسن کاغذ و دواتی بیاور. رسول الله (صلی الله علیه و آله) وصیتش

یا علی، بعد از من دوازده امام است و بعد از آن‌ها دوازده مهدی خواهد بود... تا به فرزندش «محمّد» مستحفظ از آل محمد واگذار نماید. آن‌ها دوازده امام هستند و پس از آن‌ها، دوازده مهدی خواهند بود؛ پس هرگاه وفاتش رسید، وصیت و جانشینی را به فرزندش که نخستین نزدیکی است، تسلیم می‌نماید. او سه نام دارد؛ نامی مانند نام من و نام پدرم و آن عبدالله و احمد و اسم سوم مهدی است و او اولین مؤمنین است.

نسب سید احمد الحسن

سید احمدالحسن، فرزند سید اسماعیل، فرزند سید صالح، فرزند سید حسین، فرزند سید سلمان، فرزند امام محمدبن الحسن العسکری علیه السلام می باشد. سید احمدالحسن، وصی و فرستاده امام مهدی علیه السلام می باشد که برای هدایت و زمینه سازی ظهور مقدس مبعوث شده است. همان یمانی موعود، برای شیعیان و همان مهدی متولد شده در آخرالزمان نزد اهل سنت که رسول الله صلی الله علیه و آله بشارت تولد ایشان را دادند؛ و فرستاده ای از سوی حضرت عیسی علیه السلام و حضرت ایلیا علیه السلام برای مسیحیان و یهودیان می باشد. ایشان دعوت الهی خود را به دستور پدر بزرگوارش امام مهدی علیه السلام در سال ۱۹۹۹ میلادی در نجف اشرف، پایتخت دولت عدل الهی آغاز نمودند و از آنجا دعوت امام مهدی علیه السلام همچون دعوت رسول الله صلی الله علیه و آله به همه جهان انتشار یافت. ایشان برای اثبات حقایقت خود، به قانون معرفت حجت های الهی احتجاج می کنند: این قانون از سه اصل تشکیل می شود:

۱) نص الهی؛ یعنی وصیت شب وفات رسول الله صلی الله علیه و آله را مطرح کرده اند و نام مبارک احمد به عنوان مهدی اول در آن ذکر شده است.

۲) علم و حکمتی که برای هدایت همه مردم ارائه داده اند و با آن، همه علمای ادیان را به تحدی فرا خوانده

۳) برجم البعده لله «دعوت به حاکمیت خدا»

سرديپر

«صاحب ولایت»

امام صادق (ع) فرمود:

صاحب این امر دو غیبت دارد که یکی از آنها طولانی می‌شود تا اینکه بعضی می‌گویند مرده و بعضی می‌گویند کشته شده و بعضی می‌گویند رفته، تا جایی که کسی از اصحابش بر امر او باقی نمی‌ماند مگر عده اندکی؛ هیچ یک از فرزندان او و دیگران از جایگاهش مطلع نیستند مگر آن مولایی که عهده‌دار امر اوست (امیر حضرت را ادامه می‌دهد).

(إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَيْنِ أَحَدُهُمَا طَوَّلَ حَتَّى يَقُولَ بَعْضُهُمْ مَاتَ وَيَقُولَ بَعْضُهُمْ قَتَلَ وَيَقُولَ بَعْضُهُمْ ذَهَبَ حَتَّى لَا يَبْقَى عَلَى أَمْرِهِ مِنْ أَصْحَابِهِ إِلَّا نَفَرٌ يَسِيرُ لَا يَطْلُعُ عَلَى مُؤَيَّعِهِ أَحَدٍ مِنْ وَلَدِهِ وَلَا غَيْرِهِ إِلَّا الْمَوْلَى الَّذِي يَلِي أَمْرَهُ).
(غَيْبَت طُوسِي، ص ١٦٦)

انتم اطهار (ع) فرمودند: (کسی که عهده‌دار امر امام است و امر امام را دنبال می‌کند، قطعاً امامی مانند خود اوست: اَنَّ الْإِمَامَ لَا يَلِيْ أَمْرَهُ إِلَّا إِمَامٌ مِّثْلُهُ). (بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۶۹)

زیرا که امر امام مهدی (ع) امر الهی است و کسی عهده‌دار امر الهی نمی‌شود مگر معصوم منصوص العصمه باشد.
که نامش در وصیت ذکر شده.

بنابراین تنها کسی که در زمان غیبت امام مهدی (ع) با او مرتبط و از جای او مطلع است و می‌تواند مردم را به سمت او دعوت کند، فرزند و وصی و اولین مقربان و مؤمنان به امام مهدی (ع) است که در وصیت شب وفات رسول خدا (ص) با سه نام عبد الله و احمد و مهدی معرفی شده است. (ر.ک: غیبت طوسی، صص ۳۰۱-۳۰۳)

اهل بیت (ع) او را با لقب یمانی، یعنی وزیر ایمن و دست راست امام مهدی (ع) وصف نمودند.

به همین سبب، یمانی که تنها صاحب پرچم هدایت در
آستانه عصر ظهور است و به فرموده امام باقر (ع) مردم
را به سمت صاحبان دعوت می‌کند، همان یمانی موعود
است: (هِيَ رَأْيَةُ هَدْيٍ لِأَنَّهُ يَدْعُو إِلَى صَاحِبِهِمْ) (غیبت
نعمانی، ص ۲۵۶)

در حقیقت، او جانشین معصوم امام مهدی (ع) و خودش نیز امام منصوب و منصّب از سمت خداست که دعوت و ظهور و قیامش قبل از امام مهدی (ع) است و به همین سبب اطاعت از او واجب است و به سمت حق و صراط مستقیم دعوت می‌کند و اوست که از امام مهدی (ع) و اراده و فرمان و موضع حضرت اطلاع دارد.

۱. و برای کشته شدن آل محمد (ص) در کربلا به قدری گریه کرده که همه اعضا بر اشک ریختند. شریف زادگان را پی (قرانی) کردند. آیا فهمیدند که چه چیزی را مباح نموده و با آنها چه می کنند

پدرم فدای احمد، ابا العباس او بهترین مردم است،
و فراتر از آن است که کسی مسلط بر او شود یا مانع او شود
او ولی خون آنها **مستقیم حسین** است و او کسی است که آن بار را به دوش می کشد،
هنگامی که هر چونی کج می شود

تقبل الاء و جهليت
از
محمد تار

... مذکور في الكتب المنزلة على الأنبياء المتقدمين (عليه السلام) بولد في مكة رجل معصوم اسمه أحمد وكنيته أبو القاسم وكذلك في قرية من العراق أحدهما نبي والآخر إمام... شرح مولی صالح مازندرانی، ج ۱۲ ص ۴۲۱

در کتب نازل شده بر انبیاء پیشین (عليه السلام) آمده است که در مکه مردی معصوم به دنیا می آید که نامش احمد و کنیه اش ابالقاسم است و همچنین در روستایی در عراق؛ یکی از آن ها پیامبر و دیگری امام است...

۶۱۰ سال پس از میلاد مسیح ع، رسول خدا حضرت محمد ص در شهر مکه به پیامبری مبعوث شد، ایشان در ابتدا طی سه سال به صورت مخفیانه و سپس به صورت عمومی و آشکارا دعوت خویش را شروع کردند...

ادامہ مطلب در صفحہ سوم

نظريهٔ تعامل

یکی از وظایف اصلی انسانی و ماسونی، پذیرش فلسفه اَوُسِیون (تکامل) می‌باشد؛ تنها فلسفه‌ای که با علم پیشرفته، عقل و کمال منطبق است. نشریه ماسون ترک، شماره ۲۵ و ۲۶

آیا نظریهٔ تعامل مساوی با بی‌خدایی است؟

جواب این سؤال در واقع در خود سؤال نهفته است و مثل این می ماند که کسی پرسد، آیا نظم مساوی بابی نظمی است؟! دقت کنید در خود سؤال گفته می شود، تکامل!!! و واژه تکامل همان طور که از اسمش پیداست در جهت تکمیل، کامل شدن و بهینه سازی، با عوامل و مؤلفه های موجود حرکت می کند؛ و این را باید مدنظر قرار دهیم که نظریه تکامل به هیچ وجه شخص را به سمت بی خدایی سوق نمی دهد، بلکه تکامل، دلیلی بر وجود اله هست.

امامت بر نصب الهی است...
یا به اختیار مردم؟

مقلوۀ مهمی که شیعه با آن از اهل سنت جدا می‌شود، آن است که نظر شیعه بر این است که خلیفه یا حاکم یا امام با نصب الهی تعیین می‌شود و حال آنکه اهل سنت قائل‌اند این مسئله به اختیار مردم است. اهل سنت در مورد راه‌های انتخاب توسط مردم اقوالی دارند که مهم‌ترین آن‌ها راه شورا است. علاوه بر اینکه آن‌ها در مواردی می‌گویند با نص انتخاب می‌شود. برای این مسئله اساسی قبل از هر چیزی اجازه دهید به آنچه قرآن کریم می‌گوید نگاه کنیم، همان‌طور که در زیر می‌آید.

آباتی که بر نصب الهی برای حاکم دلالت می‌کنند:

۱- فرمایش خداوند متعال این است: ﴿وَأَنْ زَمَانَ رَا يَادَآرَ كَهْ پَروردگارت به فرشتگان گفت: به یقین جانشینی در زمین قرار می‌دهم. گفتند: آیا موجودی را در زمین قرار می‌دهی که در آن به فساد و تباهی برخیزد و به ناحق خون‌ریزی کند و حال آنکه ما تو را همواره با ستایش تسبیح می‌گوییم و تقدیس می‌کنیم. [پروردگار] فرمود: من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید﴾. بقره: ۳۰

آیه شریفه دلالت می‌کند بر اینکه خلافت یا امامت منصبی است که از طرف خداوند تعیین، نصب و یا جعل می‌شود، پس آدم علیه السلام از طرف خداوند متعال، در زمین به عنوان خلیفه قرار داده شد.

پس وصیت رسول خدا ﷺ برای شما ایجاد اشکال نمی کند

بندگ از خروج از وصیت جایز نیست

۱- سنگ بنا در مسئله احتجاج همه انبیاء و اوصیاء که همان تکیه بر نص است، تفاوت نمی‌کند و در دعوتی غیر از دعوت دیگر، (از آن) تخلف نمی‌شود؛ و هر دعوتی که از آن خالی باشد، صاحب آن مدعی باطل است. زیرا آن استثناء و انحراف از مکانیسم و معیاری است که خداوند متعال، آن را در امتحان مکلفانش در تشخیص دادن اولیای او در پیش گرفته است.

دامه در صفحه چهارم

آیا امامت به نصب الهی است یا به اختیار مردم؟

... و آنچه که دلالت می‌کند منظور از خلیفه در آیةٔ مبارکه، امامت است و نه جانشینی عام برای همهٔ مردم—که آیات دیگر نیز همین را می‌گویند و آن خلیفه در آیةٔ مبارکه می‌باشد که می‌گوید: خلیفه علمی دارد که حتی ملائکه هم مالک آن علم نیستند، خداوند متعال فرمود: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» «و خدا همهٔ نام‌ها را به آدم آموخت؛ سپس به فرشتگان آرائه کرد و گفت: مرا از نام‌های ایشان خبر دهید، اگر راستگویید». (بقره ۳۱)

معلوم است که همهٔ بنی آدم مالک این علم نیستند، و چگونه این علم برای ایشان باشد در حالی‌که درمیان آنها کسی وجود دارد که مانند حیوانات است بلکه گمراه‌تر و پیست‌تر از حیوانات است؛ خداوند متعال فرمود: «إِمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا» «آیا گمان می‌کنی بیشتر آنان می‌شنوند، یا می‌اندیشند؟ آنان جز مانند چهارپایان نیستند بلکه آنان گمراه‌ترند!» (فرقان ۴۴)

همان‌طور که امرکردن به سجده برای خلیفه –که این سجدهٔ اطاعت است نه سجده به معنای عبادت و پرستش همان‌طور که واضح است– دلالت می‌کند بر اینکه اطاعت خلیفه حتی برای ملائکه نیز واجب است. خداوند فرمود: «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَتَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقُولُوا لَهُ سَاجِدِينَ» «پس چون او را درست و نیکو گردانم و از روح خود در او بدمم، برای او سجده‌کنان بیفتید». (حجر ۲۹)
مطلب دیگری که بر وجوب اطاعت از خلیفه بر آنها دلالت می‌کند، آنست که وقتی ملائکه گفتند: «اتَّجَلُّ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ» «آیا موجودی را در زمین قرار می‌دهی که در آن به فساد و تباهی برخیزد و به ناحق خون‌ریزی کند»؟ (بقره ۳۰)

خداوند عزوجل آنها را با این قولش سرزنش کرد که: «قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» «من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید» (بقره ۳۰)

و معلوم است که بنی‌آدم فساد می‌کنند و خون‌ریزی می‌کنند برخلاف امام یا خلیفه، پس اگر همهٔ بشر مقصود باشد، دلیلی برای سرزنش ملائکه وجود نداشت.

(جاعل) تعبیر قرآنی است که با صیغهٔ اسم فاعل آمده، که برای (ان) خبر واقع شده است، دلالت می‌کند بر اینکه خلیفه در هر زمانی موجود است و زمان از وجود او خالی نمی‌شود و صیغهٔ اسم فاعل (جاعل) به منزلهٔ فعل مضارع است که برای بیان دوام و استمرار استفاده می‌شود، و این قرارداد وجعل همانند مواردی شبیه آن در قرآن کریم است، مانند این آیات:«جعل لکم مما خلق ظلالا» «از آنچه برایتان خلق کرد، سایه‌هایی قرار داد» (نحل ۸۱) و «جعل القمر فیهن نورا» «ماه را نوری در آنها قرار داد» (نوح ۱۶) و مانند این دو. و این برای رساندن معنای سنت ثابت الهی مفید است.

در حقیقت، همیشگی‌بودن جانشینی و استمرار وجود یک جانشین به تنهایی، اعتراض فرشتگان را بی‌دلیل می‌کند. چراکه اگر ما عدم وجود خلیفه یا امام در زمان‌های معینی را فرض کنیم، پس هرگز معنای خلیفه امام نیست، بلکه

نظریه تکامل؟

...یادمان باشد چه لامارک و چه داروین و چه والاس هیچ‌کدام آن را در جهت انکار اله استفاده نموده‌اند (آن‌طوری که امروزه ملحدین آن را برای انکار خدا بکار می‌گیرند) تنها و تنها دغدغهٔ آنان، انتشار نظریه‌ها در بین جامعه بوده، جامعهٔ خشک و متعصب که فرامینی به غیر از فرامین کلیسا نمی‌شناخته! وکلامی را درست‌تر و صحیح‌تر از کلام علمای بی‌عمل نمی‌دانسته! علمایی که هر آنچه را که با عقل ناقص خود ناسازگار می‌دیدند، به آن برچسب ارتداد زده و عواقب سختی را برای صاحبان آن نظریه‌ها رقم می‌زدند! و می‌توان مثال آن عواقب را در اشخاصی همچون کوپرنیک، جوردانو برونو و گالیله مشاهده کرد.

امروزه می‌بینیم همان نیروی جهل (نمایندگان دین خود منصوب کرده) با همان افکار و پندارهای نادرست، باعث تقویت الحاد شده است، و ملحدین بابت این‌همه جهل و بی‌سوادی علماء و شکست آنان در مواجهٔ علم از خوشحالی در پوست خود نمی‌گنجند و علماء هم نادانسته به مبغی برای عقیدهٔ الحاد مبدل گشته‌اند و اجتماع انسانی روز به روز نسبت به دین دل‌سردتر می‌گردد، این مسائل بر هیچ عاقلی پوشیده نیست.

امروزه دانشمندان در مورد نظریهٔ تکاملهٔ دیدگاه‌های متفاوتی را عنوان می‌کنند، بطور مثال:

• تکامل، هیچ جهتی ندارد و ضرورتاً به چیزهای بالاتر رهنمون نمی‌شود. تنها کاری که اصل انتخاب طبیعی انجام می‌دهد، این است که ارگانیسم‌هایی را که با محیط بومیشان بیشتر سازگاری یافته‌اند، انتخاب می‌کند. (Darwin, ۱۹۵۰: ۱۹۵۰)

• در این صورت، نه تنها نمی‌توان از آفرینش جهان، هدف خاصی را انتظار داشت، بلکه به دلیل جهت نداشتن اصل انتخاب طبیعی، انسانها موجوداتی اتفاقی محسوب می‌شوند که در نتیجهٔ فرایندهای طبیعی در جهان، تصادفی به وجود آمده‌اند. (وین دیویس، ۱۲۸۵: ۵۳)

• درداشت بدبینانه از نظریهٔ تکامل، ظهور ذهن، ارزش، هدف و ... تنها محصول جنگ ژنها برای بقاست و انسانها چیزی بیش از نتایج تصادفی میلیون خطا در کپی DNA نیستند. (Ward, ۲۰۰۲: ۱۱۷ & ۱۱۸)

• بنابراین می‌توان گفت در این مدل تکاملی، نقشی به فوق ماده یا فوق طبیعت داده نشده است و فرایندهای کور، جهش‌های هدایت نشده، گزینش‌های غیروشمند و انتخاب طبیعی، نقش عمده را در این امر برعهده دارند. (استیس، ۱۳۷۷: ۳۳)

• انتخاب طبیعی، فرایندی بی‌هدف است که ظرف بیلیونها سال آزمایش و خطا، بخش‌های طبیعت را این‌چنین جالب کرده است. (هات، ۱۳۸۲: ۹۵؛ Gould, ۱۹۹۱: ۱۵ – ۱۸).

• تصادف و انتخاب طبیعی، به همراه دوره‌های زمانی بسیار طولانی، برای تفسیر تمام انواع گوناگون حیات و از جمله، حیات خود ما کفایت می‌کند. در این‌صورت، نیازی نداریم که ایدهٔ خدا را به میان آوریم. (Dawkin, ۱۹۹۶: ۹)

خب با بررسی گفته‌های دانشمندان متوجه می‌شویم که آنها عملاً تکامل را بی‌هدف و کور می‌پندارند. بله، در تعریف مسئله، دانشمندان درست گفته‌اند. اما در توضیح و بیان هدف، احساس می‌کنم مقداری زیادی بی‌انصافی از جانب آنان صورت گرفته است. که به احتمال زیاد این بی‌انصافی عمدی است. و کلام بی‌دلیل داوکینز پرده از این بی‌انصافی برداشته است.

«تصادف و انتخاب طبیعی، به همراه دوره‌های زمانی بسیار طولانی، برای تفسیر تمام انواع گوناگون حیات و از جمله، حیات خود ما کفایت می‌کند. در این‌صورت،

مطلق مردم می‌باشد، و آنها نیز ثابت کردند فساد می‌کنند، پس چرا ملائکه نکوهش شدند؟ قطعاً برای نکوهش کردن ملائکه در جایی دلیل دارد که منظور آنها از کسی که در زمین فساد می‌کند، وجود کسی غیر از امام باشد.

در اینجا، شاید گفته شود که خلافت برای آدم قرار داده شد؛ زیراکه او پیامبر بود، و در نتیجه خلافت غیر از پیامبر (نبی)، شامل کسی نمی‌شود. ما می‌گوییم این فهم با آنچه که اثبات می‌کند، خلافت در طول زمان استمرار دارد و حال آنکه نبوت از طرف خداوند قطع شده است، مخالف است. و مشخص است که نبوت از طرف خداوند متعال مستلزم واسطه‌ای بین خداوند و پیامبر است تا



به نقل وحی و علم اقدام کند. و این واسطه همان فرشته است. و این پایان نمی‌یابد برای اینکه ملائکه همگی شامل امتحان هستند، و همهٔ فرشتگان اسمائی که دانستن آنها علت خلافت بود و علت سجدهٔ آنها برای آدم بود، را نمی‌دانستند. خداوند متعال فرمود: «فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ» «ملائکه همگی سجده کردند». (ص ۷۳)

نیازی نداریم که ایدهٔ خدا را به میان آوریم. (Dawkin, ۱۹۹۶: ۹)

داوکینز این کلام را می‌گوید در حالی که تا امروز جواب قانع کننده‌ای برای پیدایش ارائه نداده است و مصیبت بزرگ‌تر از آن، این است که ایشان بر منبر شک تکیه داده و صحبت از انکار می‌کنند!! و در آخر خود آقای پروفوسور داوکینز اذعان می‌دارد که این امر فقط یکبار در زمین رخ داده و نه بیشتر!!!

«چانداران، هرگز نمی‌توانند کاملاً به هم بی‌ارتباط باشند. زیرا تردیدی نیست که حیات، به آن صورتی که ما می‌شناسیم فقط یکبار بر روی کرهٔ زمین پیدا شده است. (داوکینز-ساعت ساز نابینا ص ۳۴۳)»

یادمان باشد که گفتهٔ آنان، مبنی بر این‌که تکامل بدون دخالت اله صورت گرفته، بیشتر فلسفی است تا علمی! چراکه تا به امروز هیچ نظریهٔ قابل قبولی در مورد پیدایش حیات داده نشده است، پس نمی‌توان بصورت قطع اذعان کرد که الهی وجود نداشته است.

گذشته از این در کتاب توهم الحاد امام احمدالحسن (ع) دلایل زیادی برای هدف‌دار بودن تکامل ارائه کرده‌اند: مثل ابزار هوشمندی و ... و ما می‌دانیم که همهٔ ملحدین بر این گفته متفق القول هستند که تکامل بی‌هدف و کور است، حال چنان‌چه به هر دلیلی اثبات شد که تکامل هدف‌دار است، تمام گفته‌های آنان مبنی بر آن اساس باطل خواهد شد و زیر سؤال خواهد رفت، چراکه به سادگی می‌دانیم «صفت اثر دل بر صفت مؤثر(توهم الحاد– احمدالحسن)» است.

پس نمی‌توان بصورت قطع گفت که خدایی وجود ندارد!! و هرکسی که تکامل را قبول کند بی‌خداست!! و یا اینکه هرکسی این نظریه را قبول کند، فراماسون است!! یکی از وظایف اصلی انسانی و ماسونی، پذیرش فلسفه اولسیون (تکامل)، تنها فلسفه‌ای که با علم پیشرفته، عقل و کمال منطبق است، می‌باشد . (نشریه ماسون ترک شماره ۲۵ و ۲۶)

کلام ذکر شده از نشریهٔ ماسون ترک کلام بیهوده‌ای است، چراکه مثلاً امروز همهٔ مردم دنیا با هر نوع مذهب و عقیده، به چهار نیروی بنیادی جهان اعتقاد دارند، آیا می‌توان گفت که چون فراماسونی‌ها به چهار نیروی بنیادی جهان اعتقاد دارند، لذا هرکس که به این چهار نیرو اعتقاد داشته باشد، فراماسونی است؟!

این کلام ما را یاد فکر و منش قرون وسطی می‌اندازد. در هر صورت باید بپذیریم که نظریهٔ تکامل یک نظریهٔ علمی پذیرفته شده است. و کسی نمی‌تواند آن نظریه را با این استدلال سطحی از اعتبار ساقط کند و تنها راه مقابله با نظریهٔ تکامل فقط و فقط ارائهٔ دلیل روشن و مستحکم هست، امام احمدالحسن (ع) در این‌باره می‌فرماید:

(رد کنندگان نظریهٔ تکامل ضروری است که بر آنچه امروزه در دانشگاه‌های معتبر سراسر دنیا در مورد تکامل تدریس می‌شود، اشکالی بگیرند، در هیچ دانشگاه معتبری تدریس نمی‌شود که اعضای مر کب و پیچیده، مانند چشم با یک جهش ژنی یا حتی ده‌ها یا صدها جهش ژنی به وجود آمده است. حقیقت این است که اینان مؤلفه‌های اولیهٔ نظریهٔ تکامل را نمی‌دانند، لذا تصویری نادرست و درک غلطی از آن را ارائه نموده و بعد از آن فهم غلط خود را از نظریهٔ تکامل رد می‌کنند. این امر، باعث ملالت خوانندهٔ کتاب‌های آنان می‌شود، به طوری که خواننده را به شکست آنان دربرابر تکامل و جریان الحاد به شکل کامل، متقاعد می‌نماید. این اشخاص می‌خواهند با نظریهٔ خلقت یکباره، بدون تکاملی، که با علم زیست شناسی و زمین شناسی تاریخی و علم باستان شناسی تعارض دارد با نظریهٔ تکامل مقابله کنند. این نظریه حتی با متون دینی واضح و صریح همان‌گونه که در توضیح متون دینی مانند(قرآن)بیان خواهیم کرد، تعارض دارد، متونی که به وضوح بر خلقت مرحله‌دار و همراه با تکامل دلالت دارند.

پس سجود شامل همگی آنها شد. این معنا با آنچه در ادامه ادله می‌آید بیشتر توضیح داده خواهد شد.

کسی‌که بر این عقیده است که مقصود از خلیفه، مطلق انسان است، ممکن است این تفکر او، براساس آنچه از آیات کریمه وارد شده، بنا شده باشد، از قبیل فرمودهٔ خداوند متعال: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لِيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَ لِيُبْدِلَنَّ لَهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَ مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» «خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده داده است که حتما آنان را در زمین جانشین کند، همان‌گونه که پیشینیان آنان را جانشین کرد، و قطعاً دینشان را که برای آنان پسندیده به سودشان استوار و محکم نماید، و یقیناً ترس و بیمشان را تبدیل به امنیت کند، فقط مرا بپرستند، هیچ‌چیزی را شریک من نگیرند. و آنان که پس از این نعمت‌های ویژه ناسپاسی ورزند فاسق اند». (نور ۲۴)

همان‌طور که واضح است این آیه در صدد بیان خلافت مؤمنین بر کافرین در سرزمین‌شان می‌باشد. و توانایی پیداکردن آنها (در عمل به) دینشان بعد از ترس می‌باشد. و استخلاف (جانشینی) در اینجا خلافت از طرف خداوند متعال نیست.

و گفتهٔ خداوند متعال: «قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»

«موسی به قومش گفت: از خدا یاری بخواهید، و شکیبایی ورزید، یقیناً زمین در سیطرهٔ مالکیت و فرمان‌روایی خداست، آن را به هرکس از بندگانش که بخواهد می‌بخشد، و سرانجام نیک، برای پرهیزکاران است». (اعراف ۱۲۸)

«قَالُوا أَوَإِذَا مَا جِئْتَنَا قَالَ عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوُّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ» «گفتند: پیش از آنکه تو نزد ما بیایی شکنجه و آزار شدیم، و نیز پس از آنکه آمده‌ای. گفت: امید است که پروردگارتان دشمنانتان را نابود کند، و شما را در این سرزمین، جانشین گرداند، پس بنگرد که شما چگونه عمل می‌کنید»؟ (اعراف ۷)

همان‌طور که واضح است این‌هم درمورد خلافت مؤمنین در زمین است. یعنی گسترش‌یافتن نفوذ آنها در زمین بعد از هلاکت دشمن، پس این نیز خلافت مؤمنین برکافرین در سرزمین‌شان است. موسی (علیه‌السلام) مؤمنین را بشارت داد که چنانچه صبر کنند، خداوند به وسیلهٔ آنها آن را انجام می‌دهد. و گفتهٔ خداوند متعال: «وَرَبُّكَ الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ إِنْ يَشَاءُ يُدْهِبْكُمْ وَيَسْتَخْلِفْ مِنْ بَعْدِكُمْ مَا يَشَاءُ كَمَا أَنشَأَكُم مِّنْ ذُرِّيَّةٍ قَوْمٍ آخَرِينَ» «و پروردگارت بی‌نیاز و صاحب رحمت است، اگر بخواهد همهٔ شما را هلاک می‌نماید، و پس از شما هر نسلی که بخواهد جایگزین شما می‌کند، همان‌گونه که شما را از نسل گروهی دیگر پدید آورد». (انعام ۱۳۳)

اما در جواب این سؤال که گفته شده قبول نظریهٔ تکامل، مساوی است با خداناباوری!! باید گفت که خبر، نظریهٔ تکامل اله را ثابت می‌کند و نه عکس آن‌را، و باید بدانیم که تکامل سنتی الهی است. و قرآن کریم صراحتاً آن‌را بیان می‌کند.

خداوند متعال می‌فرماید: (وَقَدْ خَلَقْنَا أَطْوَارًا * أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا * وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ الشَّمْسُ سِرَاجًا * وَاللَّهُ أَتَبْنُكُمْ مِنَ الْأَرْضِ بُنَاتًا) (سوره نوح : ۱۴–۱۷)

(درحالی‌که شما را در مراحل مختلف آفرید* آیا نمی‌دانید چگونه خداوند هفت آسمان را یکی بالای دیگری آفریده است * و ماه را در میان آسمان‌ها مایهٔ روشنایی، و خورشید را چراغ فروزانی قرار داده است * و خداوند شما را هم‌چون گیاهی از زمین رویانید).

امام در مورد این آیه می‌فرماید:

(وَقَدْ خَلَقْنَا أَطْوَارًا): الطور : حالت متمایز و پیشرفته است، کوه را به سبب ارتفاع و بلندی از محیط اطراف، طور نامید، و الطائر (جمع آن طیر) نامیده شد : چون او به سبب داشتن ادواتی هم‌چون بال‌ها که به آن امکان ارتفاع و بالا رفتن از محیط می‌دهد متمایز شده است، و اطوار(مراحل) : همان حالات متمایز پیشرفته و مرتفع است، و بدین معنی (وَقَدْ خَلَقْنَا أَطْوَارًا): این است که خداوند شما را در گذشته‌ای که تحقق یافته و به پایان رسیده،(۲) آفرید، و از حالت‌های متعدد و متمایز و مترقی، گذشتید؛ یعنی از مراحل جسمانی مترقی به صورت تصاعدی گذشتیم تا به جسمی که دارای ابزار هوش برتر است، رسیدیم ادامه مبحث را در کتاب مطالعه بفرمایید. (توهم الحاد– احمدالحسن)

پس نظریهٔ تکامل فقط یک نظریهٔ ساده نیست، نظریه ایست که قرآن آن‌را صراحتاً بیان می‌دارد و ائمه اطهار (ع) آن‌را در باب وجود نناسن‌ها تبیان کرده‌اند، قیل از اینکه داروین این نظریه را عنوان کند و داوکینز و هم‌قطاران او بر آن جولان دهند. پس نتیجه می‌گیریم که تکامل اله را منسوخ نمی‌کند بلکه دلیلی بر وجود اله هست .



﴿أَحْسِبِ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾ * وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ﴾ (عنکبوت آیه ۳و۲) (آیا مردم چنین پنداشتند که به صرف اینکه گفتند ما ایمان به خدا آورده‌ایم رهانشان کنند و بر این دعوی هیچ امتحانشان نکنند؟ و ما اممی را که پیش از اینان بودند، به امتحان و آزمایش آوردیم تا خدا دروغگویان را از راستگویان کاملاً معلوم کند).

والحمدلله ..



فشارهایی شد که هیچ بشری جز او قادر به تحمل آنها نبود، او برای دعوت مردم مبعوث شد و با دانشمندان و علمای گمراه و ستمگران مستولی بر مردم به مبارزه برخاست ...»/روشنگری از دعوت فرستادگان، ص۳۱و۳۲

«اسلام غریبانه بازمیگردد»

انّ الاسلام بدا غربیا و سيعود غربيا کما بدا فطوبی للغرباء/شرح الاخبار ج۳ ص۳۷۱ امام صادق (ع) فرمود: «اسلام غریبانه آغاز شد و به زودی غریبانه بازمی گردد، پس خوشا بحال غریبان»

مطابق بیانات اهل بیت (ع) اسلام در آخرالزمان غریبانه برمی گردد و بلکه با غربتی بیشتر نسبت به دعوت غریبانه رسول خدا (ص) ..

امام صادق (ع) فرمودند: «إِنَّ قَائِمًا إِذَا قَامَ اسْتَقْبَلَ مِنْ جَهْلِ النَّاسِ أَشَدَّ مِمَّا اسْتَقْبَلَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص مِنْ جَهْلِ الْجَاهِلِيَّةِ قُلْتُ وَ كَيْفَ ذَلِكَ قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص أَتَى النَّاسَ وَ هُمْ يَعْبُدُونَ الْحِجَارَةَ وَ الصُّخُورَ وَ الْعِيدَانَ وَ الْخَشَبَ الْمَنْخُوتَةَ وَ إِنَّ قَائِمًا إِذَا قَامَ أَتَى النَّاسَ وَ كُلُّهُمْ يَتَأَوَّلُ عَلَيْهِ كِتَابَ اللَّهِ يَخْتِجُ عَلَيْهِ بِهِ ثُمَّ قَالَ أَمَا وَ اللَّهُ لَيَدْخُلَنَّ عَلَيْهِمْ عَذَابُهُ خَوْفَ بُيُوتِهِمْ كَمَا يَدْخُلُ الْحَجْرُ وَ الْقَرْ» غیبه النعمانی ص۲۹۷

«وقتی قائم ما ظهور کند، با جهل بیشتری نسبت به جاهلان زمان جاهلیت روبه‌رو می‌گردد. رسول خدا در حالی به سوی مردم آمد که آنان سنگ و چوب تراشیده را می‌پرستیدند، ولی وقتی قائم ظهور می‌کند، به سوی مردمی می‌آید که همگی قرآن را علیه او تفسیر می‌کنند. به خدا سوگند، مهدی، عدالت خود را در خانه‌های آنان از محل خلل دیوارهای آنان وارد می‌کند، همان‌گونه که سرما و گرما وارد می‌شود»

آری؛ این، احمد (ع) است که چندین سال است رسالتش را به فرمان امام مهدی (ع) آغاز کرده، اما سوگوارانه شاهدیم که با جاهلیتی بیش از جاهلیتی که نبی اکرم (ص) با آن مواجه بود، روبه‌روست، همچنان که اهل بیت (ع) پیش‌بینی کرده بودند.

این درحالیست که پیامبر و اهل‌بیت ایشان، با بیان اسم و اوصاف ایشان و حتی توصیف صفات ظاهری او، جای هیچ عذر و بهانه‌ای را برای منکرین و مکذبین باقی نگذاشته‌اند.

«تقابل اسلام و جاهلیت؛ از احمد تا احمد ..»

... ۶۱۰سال پس از میلاد مسیح (ع)، رسول خدا حضرت محمد (ص) در شهر مکه به پیامبری مبعوث شد، ایشان ابتدائاً طی سه سال بصورت مخفیانه و سپس بصورت عمومی و آشکارا دعوت خویش را شروع کرد...

اما متأسفانه با شروع دعوت الهی ایشان، اکثریت مردم که فترت خداجوی خود را آلوده کرده بودند به تکذیب و دشمنی با دعوت محمد (ص) پرداختند...

امام احمدالحسن (ع) درخصوص دعوت غریبانه رسول خدا (ص) می‌فرمایند:

«.. دعوت محمّد (ص) دعوتی شمولی و همه‌گیر بود، گویا در این دعوت علاوه بر خصوصياتی که داشت، همهٔ آنچه که در دعوت‌های دیگر پیامبران نیز آمده بود، وجود داشت؛ و در احادیث نیز آمده است که همهٔ موضوعات مذکور در تورات و انجیل و زبور، در قرآن نیز آمده است :

.. شرع لکم من الدین ما وصی به نوحا والذي أوحینا إلیک وما وصیناً به إبراهیم وموسی وعیسی أن أقیموا الدین ..

آیینی را برای شما تشریع کرد که به نوح توصیه کرده بود، و آنچه را بر تو وحی فرستادیم و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش کردیم این بود که دین را برپا دارید ..

بنابراین پیامبر (ص) را می‌بینیم که در مقابل علمای سه دین منحرف، حنفیت و مسیحیت و یهودیت می‌ایستد، و روشن است که ایستادن در مقابل علمای منحرف به ظاهر الهی، چه در عقیده و چه در قوانینی که خودشان طبق هوس‌های خود وضع کرده‌اند، بسیار شدیدتر از ایستادن در مقابل یک بت‌پرست یا کافری است که به خداوند ایمان ندارد، زیرا علمای الهی گمراه، سخن خداوند را طبق هوس‌های خود تعبیر کرده و عقاید الهی را نیز به همان‌گونه بیان می‌کند ..»

ایشان در جایی دیگر می‌فرمایند:

« ..اگر محمد (ص) برای دعوت مردم به اسلام به پا نمی‌خواست، هیچ‌کس جز او نمی‌توانست بار این رسالت را به دوش کشد، به پدر و مادرم قسم، او محتمل

سیرنامردار... احمد، عبدالله ومهدی

بیست و هشتم محرم سالروز وفات حذیفه بن یمان، از بزرگان اصحاب پیامبر ﷺ و از خواص اصحاب امیرالمؤمنین ﷺ است. ایشان راوی حدیث معروفی هستند که شیخ طوسی در دو جای کتاب غیبت آن را متذکر می‌شود؛ که می‌گوید: «از رسول خدا ﷺ شنیدم که در مورد مهدی سخن می‌گفت که بین رکن و مقام بیعت می‌گیرد و سه نام دارد؛ احمد، عبدالله و مهدی و این‌ها سه نام او هستند: عَنْ حَذِيفَةَ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَ ذَكَرَ الْمَهْدِيَّ فَقَالَ إِنَّهُ يَبْيِغُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ اسْمُهُ أَحْمَدُ وَ عَبْدُ اللَّهِ وَ الْمَهْدِيُّ فَهَذِهِ أَسْمَاؤُهُ ثَلَاثَتُهَا. (ص ۵۵۴ و ۴۷۰)

این روایت بسیار ارزشمند است و در تأیید این نظریه که مسئول اخذ بیعت از مردم کسی غیر از امام محمد بن الحسن ﷺ است، دخالت مستقیم دارد؛ و این شخص یقیناً همان فرزند امام زمان است که اولین مهدیین می‌باشد؛ چون‌که او باید با وصیت، خودش را معرفی کند؛ و زمانی که به وصیت پیامبر مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم که همین سه نام را برای فرزند امام زمان ذکر کرده‌اند و یقیناً ایشان مسئول اخذ بیعت است؛ پس این شخص، نه‌تنها در وصیت پیامبر به‌عنوان اولین مقربین و مؤمنان به امام مهدی ﷺ نام برده شده، بلکه در روایت منقول از حذیفه نشان از این دارد که پیامبر در مورد این شخص سخنان دیگری داشتند که ایشان را نیز با لفظ مهدی یاد می‌کردند و ایشان را مسئول بیعت گرفتن بین رکن و مقام معرفی کرده است. خداوند رحمت کند حذیفه را که سبب خیری شد در اثبات حقانیت حجت خدا.

در وصف مقام بالای حذیفه همین بس که او یکی از هفت نفری بود که بر صدیقه طاهره ﷺ نماز خواندند. او صحابه منافقی که قصد توطئه به جان پیامبر داشتند، را می‌شناخت. آنچه واقدی(قرن ۳)، قدیمی ترین منبع موجود حاکی از این واقعه، بیهقی (قرن ۵) و ابن کثیر (قرن ۸) آورده‌اند، این است که عده‌ای از منافقین چنین نقشه کشیده بودند که در راه بازگشت پیامبر ﷺ از تبوک، در عقبه، به او حمله بزنند و وی را از عقبه پرت کنند. خداوند رسولش را از این توطئه آگاه کرد. ایشان به اصحاب فرمود که از مسیر دیگری بروند و خود به همراه عمار و حذیفه از عقبه عبور کرد. به خواست پیامبر ﷺ عمار افسار شتر ایشان را در دست داشت و حذیفه شتر را از عقب می‌راند. در حین عبور از عقبه، ناگهان پیامبر ﷺ صدای منافقین کمین کرده را شنید و حذیفه را برای دفع و راندن آنان فرستاد. حذیفه با صولجانی که در دست داشت صورت شترهای آن منافقین را زخمی کرد و آنان را راند. منافقین گریختند و به میان اصحاب بازگشتند. بعد از رفتن آن‌ها، حذیفه خدمت حضرت رسول رسید، پیغمبر فرمود: حرکت کنید؛ و با شتاب از عقبه خارج شدند و منتظر بودند تا مردم برسند. پیغمبر اکرم فرمود: ای حذیفه شما این افراد را شناختید؟ عرض کرد: مرکب فلان و فلان (ابوبکر و عمر) را شناختم و چون شب تاریک بود و آن‌ها هم صورت‌های خود را پوشیده بودند، از تشخیص آن‌ها عاجز شدم. حضرت فرمود: فهمیدید که این‌ها چه قصدی داشتند و در نظر داشتند چه عملی انجام دهند؟ گفتند: مقصود آنان را ندانستیم، گفت: این جماعت، در نظر گرفته بودند از تاریکی شب استفاده کنند و مرا از کوه به زیر اندازند، عرض کردند: یا رسول الله! امر کنید تا مردم گردن آن‌ها را بزنند. فرمود: من دوست ندارم مردم بگویند که محمد اصحاب خود را متهم می‌کند و آن‌ها را می‌کشد؛ سپس رسول خدا آن‌ها را معرفی کرد و فرمود: شما این موضوع را ندیده بگیریدد و ابراز نکنید. فلذا غاصبین خلافت، از حذیفه می‌ترسیدند که مبادا نام آن‌ها را برملا کند. لذا، حذیفه بر جنازه هرکسی که حاضر نمی‌شد، دیگران می‌فهمیدند که او از منافقین بوده است. نکته جالب اینجاست که دومی برای سرپوش گذاشتن این ماجرا و تبرئه خویش به حذیفه می‌گفت که اگر این میت از منافقین است بگو تا من نیز بر او نماز نخوانم. منتهی الامال: ج ۱، ص ۱۲۰

این بزرگوار چهل روز پس از خلافت امیرالمؤمنین ﷺ در مدائن از دنیا رفت. او قبل از رحلت به دو فرزندش صفوان و سعید وصیت کرد که همیشه ملازم امام علی ﷺ باشند و ایشان هم به وصیت پدر عمل نموده و در جنگ صفین به شهادت رسیدند.

نشانید و پیش آمده، از ایشان پذیرایی خواهد کرد. خوشا به حال خادمانی که چون سرورشان از راه رسد، چه در پاس دوم شب، چه در پاس سوم، ایشان را بیدار و هوشیار یابد. بدانید که اگر صاحب‌خانه می‌دانست دزد در چه ساعتی خواهد آمد، نمی‌گذاشت به خانه‌اش دست‌برد زنند. پس شما نیز آماده باشید، زیرا پسر انسان در ساعتی خواهد آمد که انتظار ندارید.» (لوقا ۱۲: ۳۵-۳۹) و اینک پسر انسان در میان ماست.



خود گفت: «این چیزها را به شما گفتم تا نلغزید. شما را از کنیسه‌ها اخراج خواهند کرد و حتی زمانی می‌رسد که هر که شما را بکشد، می‌پندارد که خدا را خدمت کرده است. این کارها را خواهند کرد، زیرا نه پدر را می‌شناسند، نه مرا.» (یوحنا ۱۶: ۱-۳) آری آنها نه خدا را می‌شناسند و نه حاکم خدا بر روی زمین را؛ اما منجی دست از تلاش برای نجات مردم برنمی‌دارد هرچند که می‌داند عزیزان خود را به کجا می‌فرستد: «من شما را همچون گوسفندان به میان گرگان می‌فرستم. پس همچون مار هوشیار باشید و مانند کبوتر ساده. از مردم بر حذر باشید. آنان شما را به محاکم خواهند سپرد و در کنیسه‌های خود تازیانه خواهند زد...» (متی ۱۰: ۱۶-۱۸) اما به چه امیدی یارانش این‌گونه استقامت کنند؟ او ادامه می‌دهد: «از کسانی که جسم را می‌کشند اما قادر به کشتن روح نیستند، مترسید؛ از او بترسید که قادر است هم روح و هم جسم شما را در جهنم هلاک کند.» (متی ۱۰: ۲۸) آری تکیهٔ دوستان خدا به قدرت ازلی اوست و ترسی از غاصبان حکومت خدا ندارند و آمده‌اند تا همان‌طور که عیسی (ع) فرمودند بشارت پادشاهی خدا را به مردمان برسانند و برای همراهی در این مسیر با او (ع) باید صلیب‌ها را بر دوش بگیریم. سپس رو به شاگردان کرد و فرمود: «اگر کسی بخواهد مرا پیروی کند، باید خود را انکار کرده، صلیب خویش برگیرد و از پی من بیاید. زیرا هر که بخواهد جان خود را نجات دهد، آن را از دست خواهد داد؛ اما هر که به خاطر من جان خود را از دست بدهد، آن را باز خواهد یافت ...» (متی ۱۶: ۲۴-۲۶) و حسین نیز با یارانش پیمان بست برای برپایی حاکمیت خدا و تا آخرین نفس پای این پیمان ماندند و هرگز از طاغوت ترسی بر خود راه ندادند. آری، تمام تلاش‌ها برای برپایی پادشاهی خدا و آماده باشی ست برای آمدن پسر انسان: «کمر به خدمت ببندید و چراغ خویش را فروزان نگاه دارید. همچون کسانی باشید که منتظرند سرورشان از جشن عروسی بازگردد، آنان را بیدار و هوشیار یابد. آمین، به شما می‌گویم، خود کمر به خدمت‌شان خواهد بست؛ آری، آنان را بر سفره خواهد

به این منظور فرستاده شده‌ام

پادشاهی خدا، هدف ارسال انبیاء الهی است. چنان‌که در کتاب مقدس آمده: ... او گفت: «من باید پادشاهی خدا را در شهرهای دیگر نیز بشارت دهم، چراکه به همین منظور فرستاده شده‌ام.» (لوقا ۴: ۴۳) و نیز فرمود این‌گونه دعا کنید: ... «نام تو مقدس باد. پادشاهی تو بیاید. ارادهٔ تو چنان‌که در آسمان انجام می‌شود، بر زمین نیز به انجام رسد.» (متی ۶: ۹ و ۱۰) و خداوند این پادشاهی را با بندگان صالح خود بر زمین برپا می‌دارد؛ بندگانی که خود آنها را برگزیده است. بندگانی صالح از نسل ابراهیم. خداوند به ابراهیم گفت: «اکنون تو چشمان خود را برافراز و از مکانی که در آن هستی، بسوی شمال و جنوب و مشرق و مغرب بنگر، زیرا تمام این زمین را که می‌بینی به تو و ذریّت تو تا به ابد خواهم بخشید. و ذریّت تو را مانند غبار زمین گردانم. چنان‌که اگر کسی غبار زمین را تواند شمرد، ذریّت تو نیز شمرده شود.» (پیدایش ۱۳: ۱۴-۱۶) اما زمانی‌که انبیاء برای برقراری این حکومت به پا خواستند، نه تنها علمای دوران‌شان حاکمیت آنها را نپذیرفتند، بلکه حاضر شدند تا آنها را به حاکمین طاغوت زمان خود سپرده و پس از آنکه ایشان را مورد تمسخر و توهین قرار دادند با خاری تمام بگویند: «ما را پادشاهی نیست جز قیصر» (یوحنا ۱۹: ۱۵) اما این همه دشمنی چرا؟ پاسخش واضح است، عیسی (ع) حقیقت آنها را بر مردم آشکار نموده بود، پس در تعلیم خود فرمود: «از علمای دین بر حذر باشید که دوست دارند در قبای بلند راه بروند و مردم در کوچه و بازار آنها را سلام گویند، و در کنیسه‌ها بهترین جای را داشته باشند و در ضیافت‌ها بر صدر مجلس بنشینند و از سویی خانه‌های بیوه‌زنان را غارت می‌کنند و از دیگر سو برای تظاهر، دعای خود را طول می‌دهند. مکافات اینان بسی سخت‌تر خواهد بود.» (مقرس ۱۲: ۳۸-۴۰) و البته او (ع) این روزها را می‌دید. از این‌رو به یاران



پس قائم به سبب جهالت آنها، در دنیایش با بلا و گرفتاری مواجه می‌شود و آنها به نوبه خود در آخرتشان با گرفتاری و زیان و پشیمانی مواجه خواهند شد.

۳-در کتاب «النبیه» شیخ نعمانی آمده :

از فضل بن یسار نقل شده، گفت: از امام صادق شنیدم که می‌فرماید: «در زمانی که قائم ما قیام می‌کند، با چهلی از مردم روبه‌رو می‌شود که از چهل جاهلان دوران جاهلیت که رسول خدا با آن روبه‌رو شد شدیدتر است....»

۴-ابوحمره ثمالی نقل شده گفت: از امام باقر شنیدم که می‌فرماید: «همانا صاحب این امر اگر ظهور کند، از سوی مردم با مشکلاتی روبه‌رو می‌شود که رسول خدا با آن روبه‌رو شد و حتی بیشتر از آن».

۵-منصوربن حازم از امام صادق نقل شده که حضرت فرمود: «زمانی که پرچم حق برافراشته شود، اهل مشرق و مغرب آن را لعنت می‌کنند. از ایشان پرسیدم: چرا؟ فرمودند: به خاطر آنچه که از سوی بنی‌هاشم با آن روبه‌رو می‌شود». تا آخر.

چه‌چیزی از سوی بنی‌هاشم با آن روبه‌رو می‌شوند، جز اعتراض به وصیت رسول خدا که خون را در رگ‌های فقهای جهالت و شرارت منجمد کرد. پس میراث عترت را انکار کردند و آن را در دریا انداختند و پیروانشان را در گودال لعنت آل محمد و دادخواهی خداوند عزوجیل انداختند....

در شرایطی که مسلم امام زمان در میان ماست، خالی از لطف نیست:

بسم الله الرحمن الرحيم

از طرف حسین بن علی به سوی گروه مؤمنین و مسلمین

اما بعد:

هانی و سعید نامه‌های شما را نزد من آوردند و آخرین نفر فرستادگان شما بودند که نزد من آمدند. کلیه آنچه را که شما شرح داده بودید فهمیدم. مقاله اکثر شما این بود که ما امام نداریم، تو به سوی ما بیا. شاید خدا ما را به وسیله تو به حق هدایت و نزدیک نماید، من، برادر و پسر عمو و شخصی که از اهل‌بیت و مورد وثوق من است، یعنی مسلم بن عقیل را به سوی شما می‌فرستم. اگر مسلم برای من بنویسد که آراء عموم و عقلاء و فضلاء شما متحد شده باشد، همان‌طور که فرستادگان شما آمدند و نامه‌های شما را قرائت نمودم، من به خواست خدا به زودی به سوی شما می‌آیم. به جان خودم که امام طبق دستور قرآن و عدالت قضاوت خواهد نمود. امام، کسی است که دین حق را پذیرفته و جان خود را برای دین زندانی کند، و السلام». (بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۳) آری تا ظهور امام زمان همین‌قدر فاصله است که اگر مسلم برای من بنویسد ... من به خواست خدا به زودی به سوی شما می‌آیم...

۶-از امام باقر نقل شده است که فرمودند: «هر چیزی که برای شما ایجاد شک و شبهه کند، پس وصیت رسول خدا و پرچم و سلاح او برای شما ایجاد شبهه نمی‌کند....» (بحارالانوار ج ۲ ص ۲۲۴-۲۲۲)

۷-فرستاده امام مهدی به سوی ما آمد و با وصیت رسول خدا که به بازدارنده از گمراهی توصیف شده است احتجاج کرد، ولی این وصیت برای مردم مبهم بود، بلکه آنها راه و روش استفاده از وصیت رسول خدا را در رویارویی با این دلیل ارائه شده، نمی‌شناسند!!!!

۸-آیا مشکل در کلام آل محمد است؟

۹-آیا اشتباه از ایشان است؟ زیرا راهی غیر روشن ترسیم کردند، سپس مردم را به امر «مالایطاق» مکلف کردند؟

۱۰-یا اینکه مشکل در نادانی مردم است؟ آنها معیاری را نمی‌شناسند و قانونی که از طریق آن صاحب دعوت حق را تشخیص دهند، در دستشان نیست، پس به طرح راه‌هایی که خیالات زیاد آنها پدید می‌آورند، پناه بردند تا اینکه کار آنها به نشر عقاید فاسد در مورد صفات جسمانی معصوم می‌رسد، پس به ما خبر دادند که آنها منتظر بشری هستند که در خصوصیات بدن بیولوژیکی‌اش همانند بقیه انسان‌ها نیست. مثل عدم وجود سایه برای او زمانی که نور به او اصابت می‌کند و مثل نقش بستن اثر پایش بر روی سنگ‌ها، از مواردی که عقل‌های ناچیز و ظریف و سبک مغز آنها جعل می‌کند که افراد عاقل هر صبح و شام به آنها می‌خندند.

آشکار شد. فسق علنی حاکم جدید مسلمین، دیگر برای عموم مردم قابل تحمل نبود. علی‌الخصوص مردم کوفه که طعم حکومت عدل علی (علیه السلام) را چشیده بودند، به پسرش نامه نوشتند که بیا که جایگاه خلافت در اسلام که متعلق به پیامبر و علی (علیهما السلام) بوده، به دست فردی فاسق افتاده که گناه علنی می‌کند و خلاصه از حکومت طاغوت براثت جستند و به برپایی حکومت حق، ابراز اشتیاق کردند.... و بر حسین (علیه السلام) واجب شد که قیام کند ... همان‌طور که قبل‌تر بر پدرش واجب شده بود.

فلسفه غیبت و سکوت حجت خدا در جامعه همین است که مردم حجت خدا را نمی‌خواهند، خدا نیز حجتش را از مردم مخفی می‌کند... اما اگر مردم بخواهند، مانند دفعات قبل، خداوند حجتش را آشکار خواهد کرد و بر حجت خدا علنی کردن هدایت مردم، واجب خواهد شد: «اگر به خاطر اقامه حجت بر حضور انصار و یارانم نبود، طناب آن را به کشتی‌اش می‌انداختم که دنیا نزد من همان‌گونه که خداوند متعال آن را به من نشان داده است و همان‌گونه که پدرم علی بن ابی‌طالب آن را وصف کرده آن را عرق خوکی در دست بیمار جذامی می‌بینم». (سید احمدالحسن، خطبه حج)

در این زمانه هم که مردم خسته از علمای غیرعاملی که دین را ملعبه و راهی برای رسیدن به دنیا کرده‌اند، و به درگاه خدا رجوع کرده و طلب ظهور امام می‌کنند، امام مسلم خود را فرستاده تا ببیند چقدر در دعوی خود صادق هستیم. مرور نامه امام حسین (علیه السلام) به مردم کوفه،

«پس وصیت رسول خدا (ص) برای شما ایجاد اشکال نمی‌کند»
بندگان را خروج از وصیت جایز نیست.

۲_ با توجه به اینکه امام باقر (علیه السلام) توجه ما را به دقت و ضرورت پیگیری و عنایت به وصیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در جعبه صاحب دعوت حق معطوف می‌دارد، و ما را سفارش کرده‌اند که به شهادت افراد نادان و مغرض اعتماد نکنیم و به آنها اجازه ندهیم تا بر فروتنی و تسلیم شدن ما در برابر احتجاج کننده به وصیت رسول خدا، تأثیر بگذارند.

۳-از امام باقر نقل شده است که فرمودند: «هر چیزی که برای شما ایجاد شک و شبهه کند، پس وصیت رسول خدا و پرچم و سلاح او برای شما ایجاد شبهه نمی‌کند....» (بحار الانوار ج ۲ ص ۲۲۴-۲۲۲)

پس ما می‌بینیم که امام علی (علیه السلام) اشاره می‌کند به اینکه وصیت رسول خدا همان اثبات کننده حقانیت خلفای الهی است و بندگان را خروج از آن جایز نیست و زمانی که در جواب یک فرد یهودی، از معیاری که از طریق آن حجت خدا بودن او بر مردم ثابت می‌شود پرده برداشت پس به او گفت: «ای برادر یهودی، اگر در این حالت خودداری نمی‌کردم و حق خود را طلب می‌نمودم، شایسته‌تر از کسی بودم که آن را طلب کرد؛ چون در گذشتگان از اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و آنها که اکنون در حضور تو هستند می‌دانستند که من از نظر تعداد، بیشتر و از نظر قبیله، گرامی‌تر و از نظر نیرو، کارآمدتر و مطیع‌تر و از نظر دلیل، واضح‌تر و از نظر فضائل و مناقب دینی، بیشتر بودم و این همه به خاطر سوابق و نزدیکی من به پیامبر و وارث‌بودن من است، علاوه بر اینکه من به سبب وصیت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که بندگان را خروج از آن جایز نیست و بیعتی که پیشتر بر گردن آنان بود، شایسته‌تر بودم». (کتاب الخصال شیخ صدوق ص ۳۷۴)

۴-مؤسسه دینی‌ای که از وصیت رسول خدا که بندگان را خروج از آن جایز نیست محافظت نمی‌کند و ابزاری که از طریق آن راست‌گویی صاحب دعوت حق از دروغ‌گویی آن از طریق این وصیت آشکار می‌شود را نمی‌شناسد؛ بلکه شیعه اهل‌بیت را به خاطر جنگ با او رد می‌کند _با وجود اینکه این وصیت به بازدارنده از گمراهی توصیف شده است_ علیه این مؤسسه ثابت می‌شود که آن یک مؤسسه حيله و دورویی است که به اسم دین تجارت می‌کند و برایش اهمیت ندارد که شیعه، آخرتش را بخاطر توجه به مصالح دنیایی که با از بین رفتن عمرهای تباه آنها زایل می‌شوند را از دست بدهد.

«پس وصیت رسول خدا برای شما ایجاد اشکال نخواهد کرد»

عدم استفاده از وصیت، اشتباه چه کسی است؟

ثابت شد که آل محمد (صلی الله علیه و آله) بر ضرورت تمایل و محکم چسبیدن به وصیت رسول خدا و اطاعت در برابر احتجاج کننده به آن، پافشاری کردند و باقر اهل‌بیت بر این مسأله که زمانی که به وصیت احتجاج می‌شود، با این معیار به شبهات اجازه تسلط بر ایمانمان را ندهیم، تصریح کرده‌اند:

اگر مسلم برای من بنویسد ... من به خواست خدا به زودی به سوی شما می‌آیم...

امیرالمؤمنین بیست و پنج سال در بین مردم بود بدون اینکه وظیفه‌ای برای قیام داشته باشد، تا اینکه خود مردم به سوی امام شتافتند و بعد از به تنگ آمدن از ظلم‌های عثمان و دیدن سوءاستفاده از دین به نفع نزدیکانش، فضایی شد که دشمنان سرسخت عثمان، حاکم را که در آن جامعه به نام خلیفه می‌شناختند و دارای جایگاه اجتماعی ویژه‌ای بود، ترور کردند. بعد از آن، از امیرالمؤمنین خواستند که خلیفه شوند و امام به ایشان فرمودند: «به خدایی که دانه را شکافت، و انسان را به وجود آورد، اگر حضور حاضر، و تمام بودن حجت بر من به خاطر وجود یاور نبود، و اگر نبود عهدی که خداوند از دانشمندان گرفته که در برابر شکم‌بارگی هیچ ستمگر و گرسنگی هیچ مظلومی سکوت ننمایند، دهنه شتر حکومت را بر کوهانش می‌انداختم، و پایان خلافت را با پیمانۀ خالی اولش سیراب می‌کردم، آن‌وقت می‌دیدید که ارزش دنیای شما نزد من از اخلاط دماغ بزرگتر است!» (امیرالمؤمنین، نهج‌البلاغه، خطبه سوم)

بعد از توطئه‌های معاویه علیه امیرالمؤمنین و ترور ایشان و خستگی مردم و عدم همراهی با امام حسن (علیه السلام)، وظیفه مقابله علنی از امام حسن و بعد امام حسین (علیهما السلام) برداشته شد، تا اینکه بعد از پانزده سال از حکومت معاویه که با تزویر جامعه را اداره می‌کرد، یزید بر سر کار آمد که در همان مدت حدود یک سال، بطلان آن بر مردم

